روزنامه شرق

هنر

زبان دراماتیک در ادبیات کهن‌مان نداریم، گفت‌وگو با امین اصلانی — صفحه ۸

هنوز همان آدم معمولی‌ام، گفت‌وگو با توران زندیه — صفحه ۹

«مارگارت تاچر» و شهر نئولیبرال — صفحه ۱۰

عکس: امیر جدیدی، شرق

ویشکا آسایش
در گفت‌وگو با «شرق»:

فیلم «معادی» پنهانکاری را نقد می‌کند

فرانک آرتا

«ویشکا آسایش» طی این سال‌ها با انتخاب نقش‌های مختلف، توانایی‌های خود را به نمایش گذاشت و از نقش «قطام» سریال امام علی(ع) فراتر رفت. بازی کمدی‌اش در «ورود آقایان ممنوع» که سیمرغ بلورین بهترین بازیگر را دریافت کرد و همین‌طور بازی در نقش مریم «برف روی کاج‌ها» کارنامه هنری او را پربار کرده است. به بهانه فیلم «برف روی کاج‌ها» با او گفت‌وگویی انجام دادیم.

وقتی فیلمنامه «برف روی کاج‌ها» به شما پیشنهاد شد، چه شد که نقش مریم را قبول کردید؟

طبق معمول به من تلفن شد. در ابتدا یک مقدار هیجان‌زده شدم.

چرا؟

چون بازی آقای پیمان معادی را در فیلم‌های آقای فرهادی دیده بودم و دوست داشتم. منتها همان دفعه اول که فیلمنامه را خواندم، فکر کردم نقش مریم آنقدر در فیلمنامه مهم نیست. در نتیجه به دستیار آقای معادی گفتم کل فیلمنامه را دوست دارم، اما در مورد مریم سوال دارم. گفتند جلسه می‌گذاریم و صحبت می‌کنیم. در آن جلسه با آقای معادی صحبت کردم و نظرم را گفتم. ایشان در مورد فیلم و تک‌تک نقش‌ها، از جمله نقش مریم صحبت کرد و مهم بودن و تاثیر آن را برایم توضیح داد. متوجه شدم که واقعا می‌داند که چه می‌خواهد. انگار دقیقا با این فیلمنامه زندگی کرده و متوجه شدم که خیلی مسلط است و از جایی کپی نکرده و خودش فیلمنامه را نوشته است.

به نظر می‌رسد که دغدغه خود را در فیلمنامه منعکس کرده است؟

بله. توضیح داد دوستی مریم و رویا مهم‌اند و در تمرین‌ها به این قضیه خواهیم پرداخت.

شاید به این دلیل که شخصیت رویا در کنار مریم کامل می‌شود. ولی چون شما جداگانه روی مریم تمرکز کردید، این ذهنیت برایتان پیش آمد؟

درست است. ولی به‌طور معمول از همان ابتدا بازیگر نقش‌ها را مقایسه می‌کند و حتی حجم نقش‌ها را می‌سنجد.

آیا کل فیلمنامه کاملا اجرا شد؟

تقریبا ۸۰درصد فیلمنامه عینا اجرا شد. اما یک جاهایی هم در تمرین‌ها اضافه شد. اتفاقا نکته مثبت آقای معادی این بود که خیلی در قید و بند واو به واو گفتن دیالوگ‌های نوشته‌شده در فیلمنامه نبود. به‌خصوص اینکه به ایشان گفتم ممکن است خیلی از دیالوگ‌های مریم در ذهنم نچرخد. گفتند مشکلی نیست. مهم این است که شما متوجه شوید که منظور من از این سکانس چیست و آن‌طور که طبیعی به نظر می‌آید دیالوگ‌ها را ادا کنید. این مساله برایم خیلی راحت‌تر شد. چون هرکسی گویش خاص خود را دارد و نوع رفتار و گویش شخصیت باید توسط بازیگر جا بیفتد. چون قرار نیست من ویشکا را بازی کنم، قرار بود مریم باشم.

خب چه کردید که مریم شدید و نه ویشکا؟

روی شخصیت مریم عمیق‌تر شدم. اینکه مریم کیست. از کجا آمده. کجا کار می‌کند و چند سال سابقه دارد. خیلی مهم است که تو شخصیتی را که بازی می‌کنی بهتر بشناسی. مثلا با دوستش چقدر رابطه دارد. ممکن است با یکی راحت‌تر باشم و با دوست دیگرم رودربایستی داشته باشم. پس رابطه‌ها فرق می‌کند و درنتیجه نوع لحن هم متفاوت می‌شود که با چه کسی چگونه صحبت کنم. طبق فیلمنامه معلوم بود مریم و رویا با هم خیلی دوست هستند. تا حدی دوست هستند که وقتی رویا می‌فهمد همسرش به او خیانت کرده، به مادرش چیزی نمی‌گوید ولی مریم به کمکش می‌آید. فرزندش را نزد مادرخود می‌گذارد و شب کنار رویا می‌ماند.

تا به حال هر نقشی که بازی کرده‌اید یک «ویژگی» بیرونی داشته است. مثلا شخصیت «قطام» در سریال امام‌علی(ع) Femme fatale بود. یا خانم دارابی فیلم «ورود آقایان ممنوع» یک زن قدبلند و عصا قورت داده که شبیه کسی نیست. اما شخصیت مریم این‌طور نیست. مریم یک زن معمولی است که برای حفظ زندگی‌اش و رسیدن به خواسته‌هایش همه مسایل را سبک سنگین می‌کند. تحلیلتان از این نقش چیست؟

درست می‌گویید. البته ما بعد از تمرین به این نتیجه رسیدیم که مریم کاملا یک انسان معمولی است. چون داستان این فیلم در بستر واقعیت تعریف می‌شد، در نتیجه همه شخصیت‌ها باید واقعی جلوه کنند. این اتفاق در تمرین‌ها درآمد و چون برای نخستین‌بار تجربه بازی در چنین نقشی داشتم در نتیجه کمی برایم سخت بود.

همیشه قبل از کار تمرین می‌کردید؟

ما دو، سه هفته قبل از شروع فیلمبرداری تمرین کردیم و روخوانی که تمام شد به لوکیشن رفتیم و سکانس‌هایی که نوشته شده و آماده بود را اتود زدیم. همه بازیگران حتی کسانی که نقش کوتاه داشتند هم حضور داشتند. حتی قبل و بعد سکانس‌های ننوشته شده را هم اتود می‌زدیم. چیزهایی که در فیلمنامه وجود نداشت، اما اجرایش برای ما لازم بود.

خب این شیوه‌ای است که آقای فرهادی در پیش می‌گیرند...

من این شانس را نداشتم که با ایشان کار کنم. اما به نظرم این روش شاهکار است. این‌طوری بود که هربار که روی صحنه می‌رفتیم، سکانس‌های مختلفی را بازی می‌کردیم. به همین دلیل متوجه می‌شدم که مریم چطور شخصیتی باید داشته باشد. می‌دانستیم که کجا بودیم و حالا کجا هستیم.

پس تجربه جدیدی بود؟

کاملا. پیمان معادی به من می‌گفت تو بازیگر این نوع کار هستی. به من می‌گفت حرف بزن و در عین گفتن دیالوگ کاری هم انجام بده. اول برایم سخت بود که هم می‌خواستم طبیعی بازی کنم و هم بازی‌ام بیرون نزند. چون می‌دانید خیلی هم جلوی دوربین راحت باشید بازی‌تان شلخته می‌شود. در حالی که من باید مریم را زندگی می‌کردم و طبق آن برنامه‌ریزی هم باید بازی می‌کردم بدون اینکه تماشاگر متوجه شود که بازی می‌کنم.

البته برخی از بازیگران راحت بودن جلوی دوربین را با شلختگی اشتباه می‌گیرند. نظرتان چیست؟

من نام آن را «راحتی- الکی» می‌گذارم. می‌خواهند بگویند ما خیلی راحت هستیم، در حالی که غلو شده بازی می‌کنند. به‌نظرم همان قدر راحتی - الکی بد است که ژست گرفتن جلوی دوربین. چون مثل یک فرمول می‌ماند و توی ذوق می‌زند... درحالی که به تو بگویند جلوی دوربین راحت باش سخت‌تر است.

چون متن زندگی را بازی کردن یک نوع کشف و شهود است. چون یک ثانیه بعدش نمی‌دانی چه اتفاقی می‌افتد؛ و این مساله در بازی شما در «برف روی کاج‌ها» اتفاق افتاده. می‌خواهم بدانم چطور به این درک رسیدید؟

با تمرین خیلی زیاد و کنترل پیمان معادی.

آیا تمرینات زیاد، بازی را از حالت طبیعی خارج نمی‌کند؟

ما قبلا کل فیلمنامه را دورخوانی کرده بودیم و سکانس به سکانس فیلمنامه و حتی سکانس‌های قبل و بعد را زیاد تمرین می‌کردیم. در نهایت خود سکانس را برای روز فیلمبرداری می‌گذاشتیم.

در واقع حواشی را تمرین می‌کردید؟

بله. ما مریم و رویا را تمرین می‌کردیم تا یک سکانس به‌خصوص از فیلمنامه را. مثلا رابطه مریم با همسرش، رابطه رویا با همسرش، رابطه این دو نفر با همسایه.

بیشتر فیلم در نمای بسته فیلمبرداری می‌شد. برای شما بازی در کلوز آپ چگونه بود؟

برایم دلشوره و نگرانی به‌وجود می‌آورد که آیا کارم را درست انجام می‌دهم.

چون خطاها هم زودتر دیده می‌شود؟

بله

برای از بین بردن دلشوره‌ها چه کردید؟

این نوع فیلمبرداری را پذیرفتم و همان‌طور که گفتم تمرینات به من کمک کرد.

اول پلان - سکانس‌ها فیلمبرداری می‌شد و دوباره کلوز آپ‌ها را تکرار می‌کردید؟

اول کلیت را می‌گرفتیم.

ری‌اکشن‌ها چطور فیلمبرداری می‌شد؟

پلان‌هایی که دوربین روی دوش فیلمبردار بود به بازیگر نزدیک می‌شد، بدون اینکه کات شود. یعنی دوربین روی دست بود و از دور به بازیگر نزدیک می‌شد و دوباره به عقب می‌رفت. نماها خرد نمی‌شد.

تمام کاراکترها به سمت حفظ کیان خانواده حرکت می‌کنند. برخلاف اینکه می‌گویند این فیلم بی‌اخلاقی را ترویج می‌کند عمیقا اخلاق‌گرایی را نشان می‌دهد. اتفاقا به نظر من گاهی اوقات دخالت‌های بیجا و یک ذهنیت غلط بدون درنظر گرفتن ظرفیت و شخصیت آدم‌ها کانون خانواده را خراب می‌کند

اگر فیلم به‌گونه‌ای بود که نماها خرد می‌شد باعث نمی‌شد که حستان از دست برود؟

فکر می‌کنم آنقدر تجربه دارم که به من جسارت دهد که این کار را انجام دهم. البته من خودم بازیگر تک پلانی هستم.

چنین تجربه‌ای را قبلا داشتید؟

بله در بازی‌های قبلی‌ام داشتم. مثلا در فیلم «ساحره» چهار گریه اساسی داشتم. حیف که آنجا صدای خودم نبود چون بهتر حس من را می‌فهمیدید. سه‌بار یک صحنه را تکرار کردم و تمام مراحل را از خنده به گریه تکرار کردم.

مهم‌ترین جایی که معلوم می‌شود بازی شما درست بوده، پلان آخر فیلم بود. چون در تمام مدت فیلم چیزی را لو نمی‌دهید و تمام انرژی را روی پلان آخر می‌گذارید. تازه در پلان دونفره مریم و رویا بعد از کنسرت تماشاگر رمزگشایی می‌کند که شما پنهانکاری می‌کردید. چگونه این راکورد را حفظ کردید؟

اتفاقا همین یکی از سخت‌ترین قسمت‌های بازی بود. آقای معادی می‌گفت رابطه دوستی به کنار ولی تمام مدت مریم می‌داند که شوهر رویا با کس دیگری در ارتباط است و می‌خواهم طوری بازی کنی که هیچ‌کس متوجه نشود که قضیه چه بوده است. تماشاگر باید در آخر متوجه و مجبور شود گذشته فیلم را مرور کند. پس من با این ذهنیت بازی کردم که می‌دانم اما باید طوری نشان دهم که رویا متوجه نشود. درواقع رویا همان تماشاگر است و هیچ‌کدام نباید متوجه شوند. باید تا پلان آخر قضیه لو نرود. تازه سکانس موردنظر شما را مجبور بودیم با یک برداشت فیلمبرداری کنیم.

چرا؟

چون به سالن ایرانشهر رفته بودیم و منتظر بودیم که تئاتر تمام شود و مردم از سالن بیرون بیایند. آن زمان آقای معادی گفت که اگر با یک‌بار این سکانس برداشت نشود، مجبوریم فردا بیاییم. گفتم اگر تیق بزنم یا خراب کنم، چه می‌شود. اما ایشان به من این اطمینان را داد که می‌توانم. اما همین اطمینان باعث شد که فشار زیادی به من وارد شود و حالت به‌هم‌ریختگی به من دست دهد.

که البته به کمکتان آمد. چون در بازی‌تان استرس دیده شد که به‌نفع آن پلان بود.

بله. اما در عین حال فشار زیادی را تحمل کردم. چون نمی‌خواستم کل گروه را یک روز دیگر به آنجا بکشانم و اینکه می‌شمردند ۳، ۲، ۱ و قرار است درهای تئاتر باز شود و جمعیت بیرون بیایند استرسم بیشتر می‌شد.

مورد دیگر در مورد مریم این بود که باید بازی در بازی می‌کرد و همین مساله را روی صدایتان متمرکز کردید. چرا؟

دقیقا. چون ابزار دیگری نداشتم. در بازی فیلم باید روان و طبیعی بازی می‌کردم و هنگام تست بازیگری در متن فیلم باید بد بازی می‌کردم. این فیلم را بار دوم و سوم که می‌بینید تازه متوجه می‌شوید که چه اتفاقی افتاده. اتفاقا یک نفر به من می‌گفت شنیده‌ام که بود و نبود نقش مریم در این فیلم خیلی تاثیر نداشته. گفتم چطور این حرف را می‌زنید. هر کاراکتری را می‌توان حذف کرد که البته به کارگردان ربط دارد. اما روابط دوستی مریم و رویا و تاثیراتش را نمی‌توان انکار کرد.

شما به رابطه علی و رویا چگونه نگاه کردید؟

با کارگردان تا حدودی در این مورد صحبت کردیم. به‌طور کلی موضوع خیانت و رفتن یک زن یا مرد به سمت یک نفر دیگر خیلی پیچیده است و به‌جز همان زن یا مرد کسی دیگر نمی‌تواند در آن مورد قضاوت کند. مثلا در این فیلم علی به رویا می‌گوید من عاشق شده‌ام. در این وضعیت چه کار باید کرد؟ خودش هم نمی‌داند چه کند. این یک بحث جدی است. آیا راه‌حلی برای عاشق نشدن وجود دارد؟ برای همین است که موضوع این فیلم خیلی پیچیده است و ما بحث می‌کردیم که این کار اشتباه است یا درست. حتی در پایان سوالی که رویا از مریم می‌پرسد که آیا من نباید می‌دانستم آنچه که تو دیدی. دست آخر هم مریم می‌گوید نمی‌دانم باید به تو می‌گفتم یا نه. در فیلم نشان می‌دهد که رویا و مریم هر کدام یک نوع توانایی دارند و از لحاظ روحی متفاوتند. پس نحوه برخوردشان با این موضوع کاملا متفاوت است و نسخه واحدی برایشان می‌شود پیچید.

شما معتقدید که فیلم در دفاع از کیان خانواده است؟

کاملا. تمام کاراکترها به سمت حفظ کیان خانواده حرکت می‌کنند. برخلاف اینکه می‌گویند این فیلم بی‌اخلاقی را ترویج می‌کند عمیقا اخلاق‌گرایی را نشان می‌دهد. اتفاقا به نظر من گاهی اوقات دخالت‌های بیجا و یک ذهنیت غلط بدون درنظر گرفتن ظرفیت و شخصیت آدم‌ها کانون خانواده را خراب می‌کند.

رویا برای اینکه بتواند توجه همسرش، بهروز، را جلب کند به سمت بازیگری می‌رود. به نظر شما چرا؟

شاید از نظر آقای معادی او هم جزو کسانی است که عشق بازیگری داشته و بعد از جدا شدن می‌خواهد معروف و دیده شود. ولی از نظر من این‌طور نبود. به نظرم مریم چون یک کاراکتر جسور داشته و تجربه کردن و اتفاق‌های جدید را برای زندگی‌اش می‌طلبید، می‌خواست پیشرفت کند و نمی‌خواست یک گوشه بنشیند. برخلاف رویا که کلاس‌هایش را کنسل می‌کند. به نظرم شخصیت مریم شخصیتی است که می‌خواهد حرکت کند و جلو برود.

تضادهای رفتاری این دو شخصیت کاملا نمود بیرونی دارد. مریم جیغ می‌زند ولی صدای جیغ رویا شنیده نمی‌شود. مریم حرکت‌های اجتماعی دارد ولی رویا خودش را در منزل حبس می‌کند.

کاملا. به قول معروف این حرکت پینگ‌پنگی رابطه رویا و مریم توی ذوق نمی‌زند. چون زندگی همین‌جوری است. در نهایت همین رفتارها تاثیر خودش را روی تماشاگر می‌گذارد و پیام فیلم منتقل می‌شود.

اما با این حال همانقدر که مریم پنهانکاری می‌کند، رویا هم چنین می‌کند. یعنی به نظر شخصیت رویا و مریم در تضادها و شباهتشان به یکدیگر بیشتر نمایان می‌شوند؟

همین‌طور است. برای اینکه فیلمی است که در مورد آن فکر شده است. آقای معادی سه، چهار سال روی این فیلمنامه کار کردند و باید به این دغدغه‌ها احترام گذاشت. موضوعی را مطرح می‌کند که باید زن و مرد نسبت به هم روراست باشند. چه بهتر اگر کسی در منزلش مشکلی دارد آن را بیان کند تا اینکه بخواهد کار دیگری انجام دهد و پنهانکاری کند. فیلم پنهانکاری را نقد می‌کند و می‌گوید اگر مشکلی‌داری به همسرت بگو.

ایده تغییر صدا را چه کسی به شما پیشنهاد داد؟

این اتفاق در تمرین‌ها افتاد. چون در ابتدای فیلم آقای معادی به من گفت موقع تست گرفتن در فیلم بد بازی کن.

سخت‌ترین پلانی که در این فیلم بازی کردید، چه بود؟

سکانس آخر.

کدام پلان را بیشتر دوست دارید؟

سکانسی که رویا با همسر مریم سوار ماشین می‌شوند و به خانه می‌آیند. به او می‌گوید فکر می‌کنم چون بچه نداری این اتفاق افتاده است. بعد رویا حرفش را می‌زند و به اتاق می‌رود. پلان آخر روی مریم می‌ماند که سرش پایین است و بعد سرش را بالا می‌آورد و به رویا نگاه می‌کند. نگاه آنجا را دوست دارم چون از چیزهایی خبر داشتم و نمی‌توانستم نشان دهم که خبر دارم. مورد دیگر جایی که رویا خیلی ناراحت است و شوفاژکار در حال کار کردن است و مریم می‌گوید بلند شو و برگه طلاق را می‌دهد و مریم به‌هم می‌ریزد و در آشپزخانه گریه می‌کند، درحالی که نمی‌خواهد نشان دهد که گریه کرده و بعد پلان آخر را دوست دارم.

از این به بعد در انتخاب نقش‌ها دقت و سختگیری بیشتری می‌کنید؟

من آن زمان هم سختگیری داشتم. اما نقش‌های تکراری به من پیشنهاد می‌شد و من قبول نمی‌کردم.

نقش‌هایی از نوع قطام؟

بله. اولین‌بار آقای رامبد جوان در فیلم «ورود آقایان ممنوع» ریسک کرد و نقش خانم دارابی را به من پیشنهاد داد و بعد از آن خیلی از کارگردان‌ها به من اعتماد کردند. بعد از گرفتن جایزه سیمرغ آقای فرهادی را دیدم. ایشان گفتند خوشحالم که از کلیشه شدن در فیلم‌های تاریخی درآمدی.

کلوزآپ

او زندگی‌اش را فدای سینما کرد

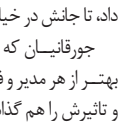

مهرشاد کارخانی

شما روزنامه محترم «شرق» آیا تاکنون به آرشیو بخش فرهنگی خود رجوع کرده‌اید؟ آیا عکس یا مطلبی از «احمد جورقانیان» در سال‌های گذشته در روزنامه شما به چاپ رسیده است؟ مطمئنا نه‌تنها شما، بلکه در روزنامه‌ها و مجله‌های دیگر هم شاید اندک مطلبی وجود نداشته باشد مگر استثنایی.

چرا برای هزارمین‌بار آدمی می‌میرد! هزاران هواخواه پیدا می‌کند؟! این چه رسم و روزگاری است، وزارت فرهنگ و ارشاد که قدمی برای او برنمی‌دارد، خب طبیعی است آنها اصلا نمی‌دانند احمد جورقانیان که بوده و چه کرده است... نمی‌دانند جورقانیان با دست خالی توانست چندین‌هزار نفر را با سینمای ناب جهان آشنا سازد...

آدم‌هایی مثل احمد جورقانیان وقتی از دنیا می‌روند سربلند می‌روند... او برای عشق‌اش که سینما بود همه چیزش را داد، تا جانش در خیابان!

جورقانیان که رفت... کارش را هم بهتر از هر مدیر و فیلمسازی انجام داد و تاثیرش را هم گذاشت... حالا باید دید بعد از او چه کسی چرخ این «آرشیو متروک» که به این نام مستندی از او ساخته‌ام را می‌چرخاند... هنگام برگزاری اولین جشنواره فیلم فجر مسوولان امر بدون آرشیو فیلم‌های احمد جورقانیان، توان راه‌اندازی این جشنواره را نداشتند و نزدیک به ۱۰دوره در بخش فیلم‌های خارجی جورقانیان به داد آنها می‌رسید...

آیا مدیران فعلی حاضرند به یادش، تنها یکی از فیلم‌های نجیب آرشیو او را به مدت یک‌ماه در یک سینما به نمایش عمومی بگذارند؟

مهرشاد کارخانی کارگردان فیلم‌هایی همچون «گناه من»، «ریسمان باز»، «کوچه ملی» و«کباتان»در فیلم مستند «آرشیو متروک» زندگی یکی از بزرگ‌ترین کلکسیونرهای ایرانی یعنی «احمد جورقانیان» را دستمایه کار خود قرار داد.

احمد جورقانیان در سال ۱۳۲۷ در بهشهر مازندران دیده به جهان گشود، در سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. جورقانیان در دوران دانشجویی تصمیم گرفت فیلم‌های مطرح و کلاسیک جهان را جمع‌آوری کند. اولین فیلمی که نمایش داد فیلم «روکو و برادرانش» ساخته «لوکو ویسکونتی» در سینما بلوار بود. او همزمان با تحصیل موسسه «تلاش فیلم» را راه‌اندازی کرد و همزمان شروع به جمع‌آوری پوسترها و کاتولوگ‌های سینمایی کرد. فیلم مستند «آرشیو متروک»به زندگی و تلاش‌های این مرد می‌پردازد. این فیلم که برای نخستین‌بار در خانه هنرمندان ایران به نمایش درآمد، همزمان نمایشگاهی از پوسترهای احمد جورقانیان به نمایش درآمد. در این نمایشگاه پوسترهایی همچون: جنایات و مکافات، لک‌لک‌ها پرواز می‌کنند، نوادا اسمیت، دام، مردی از باران آمد، زندباد لومومبا، اسلحه بزرگ، ماجرای نیمروز، بورژوای کوچک کوچک، جنگ ستارگان، عبور از مرز جهنم، پوسترهایی از آثار چارلی چاپلین و... در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته بود.

فیلم با دیالوگی از زبان احمد جورقانیان شروع می‌شود: «مادرم بهم گفت چندتا فیلم دیگه مونده بخری بعد ازدواج کنی؟ و من جوابی نداشتم.» و...

* کارگردان فیلم مستند «آرشیو متروک»

برداشت دوم

برای احمد جورقانیان

احمد آقا سر فیلم‌هات چی میاد؟

کیانا آذر

زمان زود می‌گذره و هیچ‌کس هم نمی‌تونه مانعش بشه. همین چند وقت پیش بود - حدودا ۱۵سال پیش! - مردی را دیدم که هر وقت درباره سینما صحبت می‌کردم، وسط حرفام می‌پرید و می‌گفت، راستی فیلم‌های مارچلو ماسترویانی و سوفیا لورن رو دیدی؟ وقتی می‌گفتم بله، کلی درباره هر کدوم از ستاره‌ها و فیلم‌های مشترکشون حرف می‌زد. گویی سال‌ها با اونها زندگی کرده بود. از «گوژپشت نتردام» و جینالولو بریجیدا می‌گفت و از خاطراتی که به ایران آمده بود و همین‌طور از ویلیام وایلر معروف. همیشه یاد خانم مینا کوماری بود؛ هنرپیشه هندی موردعلاقه‌اش که جوانمرگ شد. ریتا هیورث، ریچارد تالماج، مریلین مونرو، گریس کلی و تایرون پاور انگار خاله‌زاده و عموزاده‌هایش بودند. همین‌طور درباره «فیلم جفتی‌ها»ی زمان کودکی‌اش کلی برایم تعریف می‌کرد. فقط کافی بود اسم یک هنرپیشه را درست نگم. اون‌موقع بود که کلی غلط املا و انشایی از من می‌گرفت و با لهجه خاصش می‌گفت تو چه سینمادوستی هستی که فلانی رو نمی‌شناسی؟! می‌گفتم، احمدآقا کوتاه بیا، یه اشتباهی کردم! خلاصه مصیبتی داشتیم؛ اما هرچه بود دل‌انگیز و شیرین بود. نکته جالب این بود که دانشکده سینما را تمام کرده ولی به جای کارگردانی، آنقدر عاشق فیلم بود که هر چی پول داشت فیلم می‌خرید؛ ۳۵ و ۱۶میلیمتری. تا جایی که اسمش با سینماتک و جلسات نمایش فیلم گره خورده بود. یادم می‌آید هربار که جدول برنامه‌های سینماتک موزه هنرهای معاصر تهران را تنظیم می‌کردم، فیلم‌های درخواستی‌ام را با یک تلفن به احمد جورقانیان می‌گفتم و مثه عصای جادویی فرشته سیندرلا گره از مشکلاتم را باز می‌کرد. البته ناگفته نماند کشمکش هم داشتیم. می‌گفتم، احمدآقا فیلم رو راس ساعت سه بیار، باید فیلم‌ها رو بوبین کنیم. می‌گذاشت فیلم رو ساعت پنج دقیقه مانده به چهار می‌آورد که زمان نمایش فیلم راس ساعت چهار بود! با دلخوری می‌گفتم، احمدآقا الان وقت فیلم آوردنه؟! می‌گفت چه کارکنم ترافیک بود دیر رسیدم دیگه! یک موتور داشت

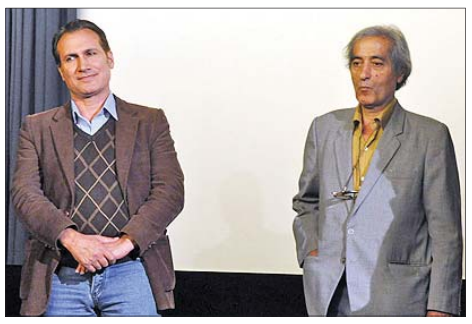

که قدیمی بود و یک تلفن همراه ایرانسل که از ۲۴ساعت، ۲۲ساعت یا خاموش بود یا شارژ نداشت. گاهی اوقات هم فیلم‌هایش بارابان‌زدگی داشت، ولی هرجوری بود سعی می‌کرد فیلم‌های قدیمی را به ما برسونه تا اکرانش کنیم. تقریبا دو هفته یک‌بار به سینماتک سری می‌زد و می‌گفت فیلم چی می‌خوای؟ کلا ماجراهای کل هفته رو تندتند گزارش می‌کرد، یه چای می‌خورد و وقتی سرت رو برمی‌گردوندی، می‌دیدی نیست، رفته. او مقطع تاریخ سینما را تا سال‌های پایانی دهه ۷۰ خوب می‌شناخت ولی با بعد از آن دوره، میانه‌ای نداشت. می‌گفت سینمای جدید و ستاره‌هایش خیلی برام جالب نیستند. گاهی اوقات می‌گفتم احمدآقا تو که برات سخته همه فیلم‌ها رو برامون بیاری، خب جای انبار فیلماتو به ما نشون بده. می‌خندید و می‌گفت، نمیشه! فیلمام جاشون امنه. تازه کلی پوستر فیلم داشت و هردفعه کلی از آنها تعریف می‌کرد. ولی در آرشیو فیلم‌هایش به قول مهرشاد کارخانی مملو از فیلم‌های نجیب تاریخ سینما بود. تازگی‌ها انجمن بازیگران سینما و تلویزیون را تاسیس کرده بود. من فقط شنونده صحبت‌هایش بودم و کلی از برنامه‌های آنجا به من گزارش می‌داد. دو، سه سالی فیلم‌های سینماتک سینما سپیده رو تامین می‌کرد. چند سال گفت‌وگوی مفصلی با او در روزنامه همشهری داشتم که چاپ شد. تا آنجا هم که یادم میاد فریدون جیرانی برای برنامه «دو قدم مانده به صبح» از او دعوت کرد. همون شب به من زنگ زد. ازم پرسید منو تو تلویزیون دیدی؟ چطور بودم؟ ... آدم جالبی بود که حرف‌های نگفته زیادی درباره سینما داشت. هیچ چیز در دنیا برای او از فیلم مهم‌تر نبود. همیشه دوست داشت یک سالن سینمایی داشته باشد تا فیلم‌هایش را به‌راحتی و بدون دردسر برای مخاطبان جوان به نمایش بگذارد. اما کسی بود که در زمان زنده ماندن قدر ندید. همیشه به من می‌گفت تو خواهرمنی و با من درددل می‌کرد و از پروژه‌هایش به من می‌گفت. در فهرست فیلم‌هایش، اسامی فیلم‌هایی جاخوش کرده بودند که نسل ما حتی اسمش را نشنیده بودند. برخی از فیلم‌هایش در گذر زمان آسیب دیده بودند و باید ترمیم می‌شدند؛ ولی با کدوم پول؟ با کدوم حمایت؟ کی براش مهم بود؟ البته تنها جای مورد حمایتش فیلمخانه ملی ایران بود. در عوض فیلم‌های دهه ۲۰ سینمای روسیه را داشت لای زرورق: «ماجراهای خارق‌العاده مستر وست درسرزمین بلشویک» (لف کولشوف، ۱۹۲۴، صامت)، «مادر» (واسوالود پودوفکین، ۱۹۲۶، صامت)، شنل (گریگوری کوزینتسف، لئونید ترائوبرگ، ۱۹۲۶، صامت)، زونی گورا (الکساندر داوژنکو، ۱۹۲۸، صامت)، پایان سن‌پترزبورگ (واسوالود پودوفکین، ۱۹۲۷، صامت) که تو سینماتک اکران کردیم و کلی از آن استقبال شد. این روزها که خاطراتم را مرور می‌کنم احترامم به او بیشتر می‌شود. در یک‌سال اخیر سکته کرده بود و ناراحتی در چهره‌اش موج می‌زد. توانایی جسمی نداشت، بیمه درست و حسابی هم برای درمان نداشت. یک‌بار اشکشو دیدم و همین‌طور بغضشو. برام دردناک بود...

ولی چه فایده او دیگر در میان ما نیست. هرگز نمی‌تونم مرگش رو باور کنم. حالا که از این دنیا رفته فقط می‌خواهم بپرسم احمدآقا جای فیلمات کجاست؟ می‌خوام برم سروقتشون. می‌دونم دوست داری همه اون فیلم‌هارو ببینند. احمدآقا سر فیلم‌هات چی میاد؟